

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

تقسیمات واجب

یکی از تقسیمات واجبی که مرحوم آخوند به طبع از دیگران در کفایه مطرح فرموده‌اند این است که واجب تقسیم می‌شود به واجب مطلق و موقت و واجب موقت به واجب موسع و مضیق تقسیم می‌شود.

بیان تقسیم این است که در این معنا شکی نیست که عقلاً هر واجبی محتاج به زمان است و هر واجبی باید در ظرف زمان واقع شود. این چنین نیست که واجبی در شریعت داشته باشیم که در ظرف زمان واقع نشود. لکن اگر واجب محدّد به زمان خاص شد، این را واجب موقت می‌گویند و اگر واجب در شریعت محدّد به زمان خاصی نشد را واجب مطلق یا غیرموقت می‌گویند.

در واجب مطلق، واجب در ظرف زمان واقع می‌شود و ممکن است زمان در مصلحت و ملاک عمل دخیل باشد؛ اما چون زمان خاص در آن مطرح نیست به آن واجب مطلق می‌گویند. فرضاً امر به معروف و نهی از منکر واجب است و عنوان واجب مطلق دارد و موقت به زمان خاص نیست. پس ملاک تقسیم اول روشن شد.

اگر واجب تحدید به زمان خاص شود آن را زمان واجب موقت می‌گوییم و اگر به زمان خاص و معین تحدید نشود به آن واجب مطلق یا غیرموقت می‌گویند.

تقسیم واجب موقت به موسع و مضیق

آنگاه واجب موقت را به واجب موسع و مضیق تقسیم می‌کند که معنای آن‌ها روشن است. واجب موسع آن واجبی است که زمان وجوب اوسع از مقدار واجب است. زمانی که برای واجب قرار داده شده از مقدار عملی که به عنوان واجب باید آورده شود اوسع است، اما واجب مضیق واجبی است که زمان واجب به مقدار عمل واجب است، نه زیادت و نه کمتر از آن است.

مثال واجب موسع، نماز است که از دلوک شمس تا غسق اللیل زمان واجب است، اما مقدار عمل واجب مثلاً ده دقیقه است. زمانی که برای واجب در نظر گرفته شده از مقدار عمل واجب توسعه دارد و مثال واجب مضیق، صوم است که «صوم من طلوع الشمس الی غروب الشمس» زمان واجب و مقدار عملی که به عنوان واجب آورده می‌شود یکسان است. در این واجب موسع و مضیق اشکالی در هر کدام مطرح کرده‌اند و آن را جواب داده‌اند.

اشکالات به واجب موسع

در واجب موسع اشکال این است که اگر بگوییم واجبی عنوان واجب موسع را دارد در اولین جزء از زمان می‌گوید مکلف می‌تواند ترک کند؛ که این با عنوان وجوب منافات دارد. شما چطور می‌گویید نماز از اول وقت تا آخر وقت واجب موسع است، بعد می‌گویید در جزء اول اگر ترک کرد اشکال ندارد. اگر ترک کرد می‌شود ترکش واجب است و این با وجوب منافات دارد.

واجب یعنی آنچه ترکش جایز نیست؛ و شما در واجب موسع نسبت به جزء اول وقت می‌گویید ترک آن جایز است. با این اشکال می‌گویند واجب موسع امکان وقوعی ندارد. اگر بگوییم واقع می‌شود به این معنا است که جزء اول عنوان واجب ندارد چون در جزء اول وقت، ترک عمل جایز است. این اشکال جواب‌های مختلف با تعبیرات مختلف به آن داده شده است.

پاسخ به اشکالات واجب موسع

بیان اول: اگر کسی جزء اول را ترک کرد، نمی‌گویند ترک واجب کرده است، اگر در تمام وقت واجب را نیاورد آنگاه می‌گویند ترک واجب کرده است. در اینجا می‌گویند این فرد را ترک کرده است.

پرسش...؟

پاسخ استاد: آنچه با وجوب منافات دارد جواز ترک واجب است؛ اما این جواز ترک این فرد است. یعنی اگر جایی بیاورید که صدق کند جایز است ترک واجب، آنجا می‌گوییم معنا ندارد و چیزی که واجب است باید آورده شود. یعنی «لا يجوز تركه» و «يجوز تركه» تناقض است؛ اما در بیان اول می‌گوییم «يجوز ترك الفرد» نه «يجوز ترك الواجب».

تعبیر مرحوم نائینی در واجب موسع

بیان دوم: تعبیر مرحوم نائینی در کتاب اجود التقريرات است، (جلد اول، صفحه 275). ایشان می‌فرمایند در واجب موسع، غرض به طبیعت فعل تعلق پیدا کرده است؛ و غرض مترتب بر این است که طبیعت موجود شود؛ اما خصوصیات، یعنی اول وقت، دوم وقت یا وسط وقت بودن دیگر دخیل در غرض نیست.

اشکال بیان مرحوم نائینی

این بیان به همین شکل در واجب مطلق هم جریان دارد. در واجب مطلق می‌گوییم خصوصیات دخالت ندارد و غرض هم به طبیعت تعلق پیدا کرده؛ به عبارت دیگر ما از تعریفی که برای واجب موقت مطرح کردیم نتیجه می‌گیریم در واجب موقت هم اصل زمان دخیل در ملاک در عمل است و هم خصوصیات زمان، یعنی خصوصیات که من البدو الي الختم؛ یعنی اجزاء زمانی الان، همه در ملاک عمل دخالت دارند. لذا نماز اول وقت فضیلت بیشتری دارد و در وسط وقت فضیلت کمتری دارد و در آخر وقت هم می‌شود غفران الله. به نظر می‌رسد بیان ایشان به مجرد همین کافی نیست. اگر گفتیم غرض فقط به طبیعت تعلق پیدا کرده اما خصوصیات در ملاک دخالت ندارد با حقیقت واجب موقت سازگاری ندارد.

واجب موقت این دو خصوصیت را دارد که در تمام واجبات زمان وجود دارد. حتی در بعضی از واجبات ممکن است زمان هم دخیل در ملاک باشد، اما باز آن را واجب موقت نمی‌دانیم. واجب موقت یعنی آن واجبی که محدّد به زمان خاصّ است. هم به زمان و هم به زمان خاص. یعنی هم‌زمان در آن دخالت دارد و هم خصوصیات زمان در آن دخالت دارد. لذا این تعبیر به نظر می‌رسد یک مقدار تعبیر رسا و کاملی نباشد.

تعبیر محقق اصفهانی از اشکال واجب موسع

تعبیر سوم برای جواب از این اشکال تعبیری است که مرحوم محقق اصفهانی در (نهاية الدراية، جلد دوم، صفحه 281) دارند که به نظر می‌رسد این تعبیر دقیق‌ترین تعریف در جواب از این اشکال در واجب موسع است.

مرحوم اصفهانی می‌فرماید مطلوب مولا در واجب موسع، طبیعی الفعل في الطبيعي الوقت است. منتها وقتی که محدّد به دو حد معین است. غرض مولا این است که فعل و طبیعت فعل در طبیعی وقت، یعنی وقتی که می‌گوییم زمان آن ساعت 12 و ختم آن هم 6 بعد از ظهر است. این فعل در طبیعی وقت آورده شود.

در توضیح فرموده‌اند که دو نوع حرکت داریم که یکی حرکت تَوسطیه است؛ یعنی متحرک را مفروض قرار می‌دهیم بین المبدأ والمنتهی. یعنی کاری به جزء جزء زمان نداریم. اگر متحرک را این‌چنین حساب کردیم، این حرکت توسطیه است؛ اما در قابل حرکت قطعیه است؛ یعنی فی کل الآن الآن متحرک را ملاحظه کنیم. اگر در هر جزء از زمان یعنی در این دقیقه یا دقیقه بعد نه بین المبدأ والمنتهی در نظر بگیریم، این را حرکت قطعیه می‌گویند.

مرحوم اصفهانی فرموده است مستشکل که گفته در واجب موسع از یک‌طرف واجب و از طرف دیگر ترکش جایز است، روی حرکت قطعیه این توهم خود را بنانهاده است؛ اما اگر طبیعی فعل در طبیعی وقت، طبیعی وقت یعنی محدد به حدین، مثلاً از ساعت 12 تا 6، اگر این را در نظر بگیریم، بگوییم مطلوب مولا این است که طبیعت فعل در طبیعت وقت به نحو حرکت توسطیه آورده شود، دیگر مجالی برای اشکال مستشکل نیست؛ و به نظر ما هم دقیق‌ترین بیان همین است و بزرگان دیگری که بعد از ایشان آمده‌اند تقریباً همین جواب مرحوم اصفهانی را اختیار کرده‌اند. این جواب اشکال در واجب موسع است.

سؤال:....؟

پاسخ:

ایشان دخالت خصوصیت هر جزئی در ملاک را نفی نمی‌کند. می‌گویند اگر این عمل در این جزء آمد همین جزء زمانی در ملاک این عمل هم دخالت دارد. البته این‌ها نتیجه‌گیری ما است و ایشان تصریح نکرده‌اند. روی بیان اصفهانی نفی دخالت خصوصیات در ملاک عمل نشده است؛ اما روی بیان مرحوم نائینی صریحاً نفی شده و ما می‌گوییم چرا در واجب موقت نفی می‌کنید؟ در واجب موقت اگر این عمل در این جزء آمد بالینکه این عمل در جزء آخر بیاید، فرق می‌کند از نظر شدت و ضعف ملاک. پس جزئیات دخالت دارد اما طبیعی این فعل. طبیعتی این فعل نفی افراد نمی‌کند. در طبیعی وقت که آن‌هم نفی افرادش را نمی‌کند. اگر هر جزئی را مستقل در نظر بگیریم به نحو حرکت قطعیه، اشکال مستشکل وارد می‌شود. یعنی اگر گفتیم «هذا الجزء واجب»، این را نمی‌گوییم، می‌گوییم العمل فی طبیعی الوقت، این واجب است. نفی دخالت خصوصیات در ملاک هم روی بیان اصفهانی نمی‌شود. این نتیجه‌ای است که ما گرفته‌ایم که اشکال مرحوم نائینی وارد و به عبارت مرحوم اصفهانی وارد نیست.

سؤال:....؟

پاسخ: در واجب موقت هم‌زمان و هم‌زمان خاص دخالت دارد. زمان خاص مجموع ما بین الحدین است. ولی در ما بین الحدین هر جزئی از زمان به نحوی دخالت در عمل دارد که جزء دیگر آن دخالت را ندارد. این‌طور نیست که بگوییم اول، وسط و آخر وقت یکسان است و از نظر ملاک باهم فرقی نمی‌کند. بر طبق بیان اصفهانی محفوظ است اما بر طبق بیان نائینی محفوظ نمی‌ماند.

سؤال:....؟

پاسخ:

اینجا دو خصوصیت داریم؛ یکی زمان خاص یعنی 12 تا 6 که بقیه ازمه را نفی می‌کند. این مجموع بین الحدین، به آن زمان خاص که در عمل دخالت دارند می‌گوییم. یکی هم خصوصیات فردیه‌ای که در همین زمان خاص است. ما می‌گوییم این خصوصیات در نظر مولا، مخصوصاً با قرائن خارجی که داریم، می‌دانیم دخالت خصوصیت اول وقت دخالت در ملاک از خصوصیت وسط وقت بیشتر است. حال چرا بیانی را مطرح کنیم که نفی این خصوصیات را کند. اگر نفی این خصوصیات شود این مشکل پیش می‌آید که روایات فضیلت اول وقت را نمی‌توانیم توجیه کنیم.

نکات بحث واجب موسع

حال که اشکال در واجب موسع حل شد، دو نکته روشن می‌شود که:

نکته اول:

واجب موسع به عنوان واجب تخییری مطرح نیست بلکه واجب تعینی است. مثل نماز که واجب تعینی است؛ اما بر طبق بیان که «طبیعی الفعل فی طبیعی الوقت»، تخییر بین افراد، تخییر عقلی است. در واجب موسع یک افراد عرضی داریم، مثلاً نماز را می‌توانیم اینجا یا در مسجد بخوانم و یک افراد طولی داریم که اول یا وسط یا آخر وقت است. طبق تعریف واجب موسع که عرض شد، تخییر بین افراد طولی مانند تخییر بین افراد عرضی عقلی است.

یعنی اگر کسی پرسید چرا اول، وسط یا آخر وقت؟ نمی‌گوییم شارع ما را مخیر کرده و تخییر شرعی است. تخییر در اینجا مانند تخییر بین افراد عرضی، تخییر عقلی است.

نکته دوم:

چیزی در اذهان وجود دارد که واجب موسع بعد نزدیک شدن به آخر وقت، ضیق شده و واجب مضیق می‌شود. این حرف باطلی است و شبیه آن است که می‌گفتند واجب مشروط وقتی شرطش محقق می‌شود واجب مطلق.

این هم باطل است برای اینکه واجب از حقیقتی که برای آن بیان و ذکر شده انقلاب نمی‌کند. این واجب موسع بوده الان که آخر وقت است، عقل می‌گوید چون یک فرد اگر باقی نمانده، این فرد را باید بیاوریم، اما معنایش این نیست که این واجب شده مضیق.

واجب مضیق یعنی شروع واجب از اولین زمان است و ختم واجب هم آخرین جزء از زمان است. این زمان تماماً در این عمل دخالت دارد. الان این ده دقیقه آخر وقت نماز ظهر درست است که فقط به اندازه یک نماز ظهر است، اما در تمام ملاک عمل دخالت ندارد مانند واجب مضیق.

بنابراین واجب موسع وقتی زمانش ضیق شود به واجب مضیق تبدیل پیدا نمی‌کند. اگر خواستیم صورت فلسفی هم به آن بدهیم. «الشیء لا ینقلب عما هو علیه»؛ شیء از آن چیزی که بر آن است انقلاب پیدا نمی‌کند. فرض را بر این قرار داده‌ایم که در واجب موسع جزء اول و وسط مانند جزء آخر است. حالا مکلف در آن اجزاء نیاورده همین فرد بیشتر باقی نمانده و عقل می‌گوید باید این فرد را انجام دهد.

اشکال به واجب مضیق

در واجب مضیق هم اشکالی که در واجب موسع بود شبیه آن در واجب مضیق هم مطرح می‌کنند به این بیان که شما می‌گویید واجب مضیق، واجبی است که جزء اول از عمل در جزء اول از زمان قرار می‌گیرد. چون حقیقت وجوب عنوان بعث دارد و هر بعثی به دنبالش انبعاث است، از نظر عقلی انبعاث تأخر زمانی از بعث دارد. عرفی هم همین‌طور است. اگر من بخواهم یک فرمانی را بپذیرم، فرع بر این است که قبلاً بعثی باشد و آن بعث متوجه من بشود و من روی اینکه دستور مولا را می‌خواهم اطاعت کنم، اراده کنم، بعد از اراده در من انبعاث حاصل می‌شود و انبعاث یعنی پذیرش بعث.

پس عقلاً و عرفاً انبعاث تأخر زمانی از بعث دارد. آنگاه مستشکل می‌گوید شما در واجب مضیق اگر بگویید وجوب را مولا در جزء اول از وقت می‌آورد، طبق این قاعده که انبعاث باید مؤخر باشد، پس در جزء اول از وقت آوردن عمل امکان ندارد؛ مثلاً حین طلوع فجر بگوییم مولا در آن زمان بعث می‌کند تا بعث کند و عید بخواهد انبعاث پیدا کند و انبعاث مؤخر از بعث است،

پس در جزء اول از وقت آوردن عمل امکان ندارد.

اگر بگوییم بعث را مولا را قبل از وقت می آورد، می شود تقدم مشروط بر شرط. می گوییم زمان شرط برای وجوب است و تا زمان نیاید وجوب صوم نمی آید. اگر وجوب صوم قبل از وقت بیاید می شود تقدم مشروط بر شرط. پس در یک فرض آن این طور شد که واجب در جزء اول نمی شود تحقق پیدا کند و در فرض دیگر می شود تقدم مشروط بر شرط و این استحاله عقلی دارد.

جواب از اشکال به واجب مضیق

اینجا جواب های مختلفی داده اند و جوابی که مرحوم نائینی داده و امام (ره) هم در کتاب مناہج همین جواب را پذیرفته اند این است که این قاعده که انبعاث باید تأخر از بعث داشته باشد را قبول داریم اما تأخر رتبی است نه زمانی؛ و مرحوم نائینی تشبیه کرده اند به باب علل و معلولات تکوینه. در علل و معلول تکوینه در فلسفه اثبات می کنند که نمی شود علت تامه موجود باشد، اما معلول نباشد. معلول مقارن با علت تامه موجود است؛ اما تأخر معلول از علت تامه، تأخر رتبی است. تقدم علت تامه بر معلول، تقدم رتبی است. اینجا هم همین طور است، انبعاث باید مؤخر باشد، اما تأخر آن رتبی است و لازم نیست تأخر آن زمانی باشد.

نائینی اضافه می کند که علم به حدوث حکم زمانا مقدم است بر انبعاث. علم به حکم غیر از خود حکم است. اینکه در عرف می گوییم تا بعثی نباشد من نمی توانم انبعاث پیدا کنم، انبعاث زمانا مؤخر از بعث نیست بلکه مؤخر از علم به بعث و حدوث علم است؛ و علم به حدوث حکم، علم مکلف به حدوث وجوب عند الفجر تقدم زمانی بر انبعاث دارد.

این تعبیر را مرحوم نائینی دارند اما اگر اهل مراجعه هستید مراجعه کنید به حاشیه مرحوم آقای خویی بر اجود التقریرات و هم به محاضرات. ایشان فرموده اند به نظر ما بین علم به حدوث حکم و علم به موضوع فرقی وجود ندارد و اشکالی هم به مرحوم نائینی دارند که فردا عرض می کنیم.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ